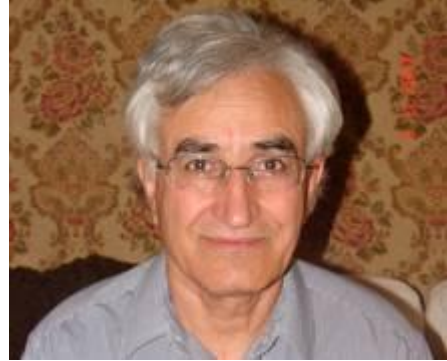


بهرز ستوده: نامه سرگشاده ای به آقای پرویز ثابتی (مقام امنیتی ساواک)

آقای پرویز ثابتی ، باد از کدام سو در حال وزیدن است و چه کسی و کدام قدرت داخلی و یا خارجی چنین مأموریتی را به شما مَحَوَل کرده است که پس از 33 سال ، امروزه برای مطهرساختن خود و سازمانی که در خون عزیزان ما غوطه ور بوده است وارد میدان گردیده اید



آقای پرویز ثابتی ، این روزها نوشتن نامه سرگشاده به رهبر جمهوری اسلامی که مسئول مستقیم شکنجه و تجاوز و جنایات بیشماری در میهن ما است مُد روز است و اتفاقاً این قبیل نامه ها خوانندگان زیادی دارد ، راستش نمی دانم که نامه نگاران به رهبر چقدر امید دارند که بتوانند دیکتاتور تبهکار و افسار گسیخته ای مانند خامنه ای را با چند نامه سرگشاده به راه "راست" هدایت کنند ! اما خودم را می دانم که برگزیدن عنوان "نامه سرگشاده" برای این نوشته ، نه به منظور هدایت شما براه راست ، بلکه از استفاده از طنز و هزل و کنایه و لطایف زبان زیبای فارسی است درجائی که گاهی اوقات می توان با اشاره ای ، داستان و مطلبی را به جد تداعی نمود . وگرنه قلم ، شریف تر از آن است که برای نامه نگاری با شما ترواش نماید. و مخاطب من مردم رنج دیده ایران اند و نسل جوان و خردمند کشورم ، نه شما که سرشکنجه گر پلید و ضد بشری که پس از 33 سال هنوز وجودتان لبریز از شرارت و کینه و تنفر است نسبت به شریف ترین فرزندان این مرز و بوم داغدیده و پس از ارتکاب آنهمه جنایت بقول عوام هنوز "دوقورت و نیمتان هم باقی است" .

آقای پرویز ثابتی ، باد از کدام سو در حال وزیدن است و چه کسی و کدام قدرت داخلی و یا خارجی چنین مأموریتی را به شما مَحَوَل کرده است که پس از 33 سال ، امروزه برای مطهرساختن خود و سازمانی که در خون عزیزان ما غوطه ور بوده است وارد میدان گردیده اید تا بر زخم های کهنه هزاران هزار قربانی شکنجه در دوران رژیم سرنگون شده شاه نمک بپاشید ؟ شاید حجم انبوه کشتارها و شکنجه ها و اعدام های جمهوری اسلامی و مقایسه اش با دوران پادشاهی پهلوی ، شما و فرماندهان شما را به این نتیجه رسانده است که برای پاک ساختن جنایات ساواک و تبرئه خود و رژیم سابق اینک وقت مناسبی است و در قالب یک برنامه به اصطلاح "پژوهشی و تاریخی" که از صدای امریکا ، صدائی که به یمن بی اعتباری رسانه های جمهوری اسلامی و ضعف و ناتوانی رسانه های اپوزیسیون پر اکنده و فرقه گرای خارج از کشور محبوبیت و اعتباری در میان ایرانیان بدست آورده است ، می توان شعور نسل جوان ایران به بازی گرفت ! شاید مسئولیت گریزی و توجیه گری و عدم پاسخگویی احزاب و گروههای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی که روزی دست بوس و مُرید و مدافع سینه چاک "امام ضدامپریالیست" بوده اند و روز دیگر مخالف و دشمن خونی او ، شما را به این باور رسانده است که وقتی روشنفکران و نخبگان جامعه بتوانند براحتی نقش عوض کنند بدون اینکه به کسی

پاسخگو باشند! پس چرا شما نتوانید این کار را بکنید! و شاید هم طی 33 سال گذشته و از درون مخفی گاه خود، رفتار سیاسی ما ایرانیان را رصد کرده اید و به این جمع بندی رسیده اید که ما ایرانیان به بیماری جدیدی بنام بیماری "انتخاب بین بد و بدتر" مبتلا شده ایم و معیار "خوبی" از سیستم فکری و روانی بمباران شده ما حذف شده است و فعلاً ملاک سنجش ما حد نصاب "بدی" است! و حال که چنین است و ملتی به درد مقایسه و انتخاب بین و بدتر بد عادت کرده است، پس زمان خوبی است که رژیم شاه و ساواک اش، و تعداد اعدام شدگان و زندانیان سیاسی ایران در زمان شاه را در یک کفه ترازو گذاشت و تعداد اعدام شدگان و زندانیان سیاسی ایران در دوران جمهوری اسلامی را در کفه دیگر ترازو قرار داد، و از مردم ایران خواست که با چشمان باز ببینند و مقایسه کنند که: کدام کفه سنگین تر است!

آقای پرویز ثابتی! با دیدن مصاحبه تلویزیونی شما در برنامه "افق" صدای امریکا، برهرکسی که بهره ناپذیری از بشریت و وجدان در وجود خود داشته باشد، ثابت گردید که شما پس از 33 سال از مخفی گاه خود سر بیرون نیاورده اید که از مردم ایران و هزاران قربانی زنده و کشته ی شکنجه در دوران حکومت پهلوی ها، پوزش بخواهید و به افشای شکنجه های مخوفی که در دوران مسئولیت شما در ساواک رایج بوده است، بپردازید، بلکه آمده اید به مردم ستم دیده ایران و قربانیان شکنجه بگوئید که: اشتباه ساواک در این بوده است که می بایستی زیادتیر شکنجه می کرده و زیادتیر می کشته است تا از وقوع انقلاب جلوگیری شود! شما آمده اید به مردم ایران بگوئید که: اگر امروزه دچار هیولائی بنام جمهوری اسلامی هستیذ بخاطر این است که سرمداران نظام سلطنتی به توصیه های شما مبنی بر اعمال دستگیری های بیشتر و خشنونت بیشتر توجهی نکردند! و از آنجائی که دروغ گو کم حافظه است، در همان مصاحبه و چند لحظه بعد، حتی اعمال خشنونت و وجود شکنجه و ضرب و شتم را توسط ساواکی که خود در رأس آن بوده اید به سخره گرفتید و آنرا از بیخ و بن انکار نمودید و از درون مخفی گاه خود مشتکی خاک به چشم قربانیان زنده شکنجه پاشیدید و با همتایان خود در جمهوری اسلامی که 33 سال است وجود شکنجه را در نظام الهی - اسلامی خود منکر می شوند همصدا گردیدید.

آقای ثابتی، با این مقدمه که به درازا کشید برویم بر سر اصل موضوع، یعنی انکار شکنجه در دوران رژیم پهلوی، گمان می کنم که نام مرا بیاد داشته باشید، چون در اولین نمایش تلویزیونی خودتان در دیماه 1349، که با اسم مستعار "مقام امنیتی" ظاهر شدید از من و برخی از دوستانم که موفق شده بودیم از چنگ مأموران شما فرار کنیم با مشخصات کامل نام بردید، و حتماً فراموش نکرده اید که داستان فرار ما و دستگیری دوستانمان توسط ساواک به یک سال قبل از آن تاریخ و نخستین نمایش تلویزیونی شما برمی گشت، یعنی به بهمن ماه 1348، براین تاریخ از آن جهت تأکید می گذارم چرا که شما در آخرین نمایش تلویزیونی خودتان که چند روز پیش از صدای امریکا پخش شد، موزیانه چندین بار از گروههای "خرابکار و تروریستی" (بخوانید دو سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق) یاد کردید و چنین القاء نمودید که گویا فعالیت ها و اقدامات ساواک فقط در ارتباط با گروههای چریکی و به تعبیر شما "خرابکار" بوده است و سپس بی آزر می و وقاحت خود را تا بدانجا کشانید که شکنجه را به دولت ملی دکتر مصدق نسبت دادید و دولت مصدق را مسئول شکنجه در ایران دانستید! به هرحال باز گردیم به زمستان سال 1348، یعنی به تاریخی که هنوز گروههای چریکی فدائیان خلق و مجاهدین خلق در ایران تشکیل نشده بودند که بهانه ی "مبارزه با تروریست ها و خرابکاران" در دست نداشته باشید.

آقای ثابتی ، ظاهراً شما فارغ التحصیل دانشکده حقوق هستید و می بایستی با قانون آشنائی داشته باشید ، برای خواندن یک کتاب که از نظر ساوک "غیرمجاز" تلقی می شد در سالهای 1340 و تا پیش از آغاز مبارزه چریکی در ایران ، در قوانین جزائی دوران پهلوی چه مجازاتی و تحمل چند سال زندان در نظر گرفته شده بود؟! و آیا اصولاً قانونی وجود داشته است که شهروندان ایرانی را از خواندن کتابهای سیاسی و اقتصادی و فلسفی منع کرده باشد؟! با اطمینان می توان گفت که تمام گروهها و محافلی که تا پیش از جنبش چریکی در ایران توسط ساواک دستگیر و شکنجه شدند ، همگی محافل و هسته های مطالعاتی بودند . تا قبل از اعلام موجودیت سازمان چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق بجز کتاب و مطالعه و یا حداکثر برپا کردن اعتصابات و تظاهراتی چیز دیگری در میان و فعالان دانشجویی و روشنفکری ایران رایج نبود . برای نمونه :

آقای ثابتی در بهمن ماه 1348 ، "مرد هزارچهره"ی شما عباس شهریاری (مسئول تشکیلات حزب توده ایران در داخل کشور که بعد از کودتای 28 مرداد خود را به ساواک فروخته بود و تا زمانی که توسط چریکهای فدائی خلق شناسائی و ترور شد دهها گروه و محفل روشنفکری و کارگری ایران را لو داد و بزیر شکنجه ساواک برد) گروهی از روشنفکران و دانشجویان فعال دانشگاه تهران ، که بعدها به "گروه فلسطین" شهرت پیدا کردند (چون چند تن از افراد آن گروه قصد پیوستن به جنبش فلسطین را داشتند) دامی را برای دستگیری آن گروه روشنفکری گسترده کرد. بیش از 50 نفر را که عمدتاً از فعالان جنبش دانشجویی در آن سالها بودند دستگیر کردید و برای گرفتن اعترافات قلبی بزیر وحشیانه ترین شکنجه ها بردید . از شما سؤال می کنم که گویا درس حقوق خوانده اید و قانون را می دانید آقای ثابتی؟! طبق قوانین جزائی رژیم سابق ، عبور غیر مجاز از مرز چقدر مجازات داشت ؟ گمان می کنم حد اکثر تا دو ماه زندان قابل خرید ، تازه این برای وقتی است که عمل خلاف عبور از مرز انجام گرفته باشد ، افرادی که موسوم به گروه فلسطین شدند و در زمستان سال 1348 توسط ساواک دستگیر شدند ، مورد وحشیانه ترین شکنجه های ساواک قرار گرفتند. حسن نیک داوودی ، مهندس جوانی که شاید روح اش هم اطلاع نداشت که چند تن از دوستانش قصد خروج از کشور و پیوستن به جنبش فلسطین دارند بدست شکنجه گرانی که شما در رأس آنان قرار داشتید کشته شد ! ناصر کاخساز یکی دیگر از متهمان آن پرونده ، قاضی جوانی که بتازگی ازدواج کرده و در یکی از شهرهای شمال به کار قضاوت مشغول شده بود و هیچ ارتباط و اطلاعی از تصمیم چند تن از دوستانش مبنی بر خروج غیر مجاز از مرز را نداشت در زیر شکنجه های مأموران تحت امر شما آنقدر شکنجه شد که بینائی یک چشم خود را برای همیشه از دست داد ؟ از آپارتمان کوچک او جز تعدادی کتاب فلسفی و تاریخی چه جلد کتاب قانون چه بدست آوردید که او را مستحق مجازات اعدام تشخیص دادید آقای ثابتی ؟ صدور سه حکم اعدام برای متهمان ردیف اول و حبس های طولانی مدت برای سایر متهمان پرونده ای که بجز یک مشت کتاب و ترجمه و جزوه ی دست نویس چیز دیگری به عنوان مدرک جرم در پرونده شان مشاهده نمی شد با کدام قانون مطابقت داشت آقای ثابتی؟ که اگر دفاع کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور در آن سالها از آنان نمی بود ، احکام اعدام متهمان ردیف اول پرونده گروه فلسطین در دادگاه تجدید به حبس ابد تبدیل نمی شد . آری آقای ثابتی ، شما و مأموران تحت فرمان شما سالها قبل از اینکه گروههای چریکی در ایران شکل بگیرند و خبری از مبارزه مسلحانه در میان باشد ، روشنفکران ایران را به جرم کتاب خواندن در زیر شکنجه می کشیدید .

آقای پرویز ثابتی ، برای شما که پس از 33 سال از مخفی گاه خود بیرون خزیده اید که خود و سازمان

مخوفی که در رأس آن قرار داشتید را از شکنجه و اعمال غیر قانونی مبرا سازید! و برای شما که سه دهه شکنجه و جنایت ساواک شاهی و بعد از آن هم سه دهه شکنجه و جنایت ساواما اسلامی هنوز نتوانسته است خراش کوچکی بر وجدانتان وارد سازد، در اینجا قسمتی از سخنان دوست به خون خفته و عزیزمان "شکری" را که در دادگاه نظامی ایراد کرده است نقل می‌کنم، شاید عرق شرم بر پیشانی ات نشیند آقای ثابتی. ضمناً کاری که شما و پدرتاجدارتان نتوانسته بودید انجام دهید آیت الله خمینی به نیابت از جانب شما و ساواک تان انجام داد و شکرالله پاک نژاد و هزاران تن عاشقان آزادی و بهروزی ایران که با قیام مردم از شکنجه گاههای ساواک آزاد شده بودند را دوباره دستگیر و از دم تیغ گذراند.

قسمتی از سخنان زنده یاد شکرالله پاک در دادگاه نظامی رژیم سرنگون شده پهلوی:

ایران عملی است غیرقانون

« آقای رئیس دادگاه، برای اینکه بدانید با آزادی خواهان ایران چگونه رفتار میشود، برای این که ارزش بازجویی هائی که به آنها استناد می‌شود معلوم گردد باید قسمتی از شکنجه هائی که درمورد شخص من انجام شده شرح دهم:

پس از دستگیری در تاریخ ۱۸ دی ماه ۱۳۴۸ فوراً مرا به سازمان امنیت خرمشهر بردند. در آنجا سه نفر با جوجو به ضرب مشت و لگد مرا لخت کرده و به اصطلاح بازدید بدنی کردند. از ساعت ۸ بعد از ظهر تا یک بعد از نیمه شب بازجویی توأم با مشت و لگد ادامه یافت. فردای آن روز مرا به زندان شهرباتی آبادان منتقل کرده و در یکی از مستراح های آن زندان محبوس کردند. یک هفته در این مستراح تنها با یک پتوی سربازی، بدون لباس و روزانه تنها با یک وعده غذا گذراندم. روز هشتم با دستهای بسته در یک لندور سازمان امنیت به تهران در زندان اوین منتقل شدم. دربدو ورود به زندان اوین بازجویی همراه با شکنجه شروع شد. بدین ترتیب که دو نفر به نام های رضا عطارپور معروف به دکترحسین زاده و بیگلری مشهور به مهندس یوسفی با چک و مشت و لگد به جان من افتاده و مرتب یک ساعت متوالی مرا زدند. بعد مرا پشت میز نشاندند و از من خواستند بنویسم کمونیست هستم و بکار جاسوسی اشتغال داشته ام و چون من امتناع کردم به دستور رضا عطارپور دونفر درجه دارآمده و مرا روی زمین خوابانیدند و با شلاق سیمی سیاه رنگی به جان من افتادند و به اتفاق بیگلری بیش از سه ساعت متوالی با شلاق و مشت و لگد مرا زدند و به ترتیب نوبت عوض کرده و رفع خستگی می نمودند. در جریان زدن شلاق من دوباره بی هوش شدم، تمام بدنم کبود شده و خون از پشت من براه افتاده بود. بازجویی روز اول به همین جا خاتمه یافت و روز دوم عیناً تکرار شد. به اضافه این که چند بار به من دست بند قپانی زده، مرا روی چهارپایه قرارداده، و وادار کردند یک پایم را در هوا نگهدارم و هر چند دقیقه یک بار با لگد چهارپایه را از زیر پای من پرت کرده و مرا روی زمین می انداختند. روز سوم در اثر کشیده های محکمی که عطارپور به گوش من نواخت خون از گوش من براه افتاد که منجر به پاره شدن پرده گوش چپ من شده است. گوش چپ من بکلی قوه شنوایی خود را از دست داده است. می توانید معاینه کنید. همان روز سوم تقریباً ده بعد از ظهر مرا با چشم بسته از سلول انفرادی زندان وحشتناک اوین بیرون کشیده و به داخل باغ زندان بردند. در حالیکه چشم هایم هم چنان بسته بود، مرا به جلو می راندند. صدای عطارپور و بیگلری را شنیدم که پیچ کردند و گاهی می شنیدم که درباره من حرف می زدند. قارقار کلاغ ها و سرمای دی ماه، درد زخم شلاق های و گوش چپ و صدای منحوس عطارپور و بیگلری جلادان ساواک که مرتباً همدیگر را دکتر و مهندس صدا می زدند سخت آزاد دهنده بود. مرا به درخت بستند صدای پای عده ای همراه با دستورهای خشکی که صادر می شد، روشن می کرد که جوخه

اعدام صدا زده اند. عطاریپور رای دادگاه مرا می خواند که شکرالله پاک نژاد به جرم سوء قصد به جان اعلیحضرت همایونی و ارتباط با دولت خارجی به اتفاق آراء محکوم به اعدام شده است. بعد دستور داد که جوخه آماده باشد و مرتبا یادآوری می کرد که تو درکنار مرز عراق دستگیر شده ای و کسی از توقیف تو اطلاعی ندارد. همه فکر می کنند تو به عراق رفته ای و هیچ کس از اعدام تو اطلاعی نخواهد داشت. پس از چند لحظه پیچ پیچ، عطاریپور فریاد زد: این چه وضعی است؟ چرا دستور صادر می کنند و بعد لغو می کنند؟ مگر مسخره بازی است؟ با صدای بلند قدری دشنام به من داد مرا از درخت باز کرده دوباره به سلول انفرادی برگرداندند. تمام این صحنه سازی ها برای این بود که من اعترافاتی مطابق میل آنها بکنم، در جریان بازجویی های بعدی ناخن سبابه دست چپ و ناخن انگشت کوچک دست راست مرا کشیدند. بارها با فنون کاراته با پا و دست مرا به زمین انداختند. دشنام هائی که جلادان در تمام مدت بازجویی به من می دادند تنها لایق خود و اربابانشان بود و من از تکرار آن ها شرم دارم. سه بار و هر بار ۴۸ ساعت بمن بی خوابی دادند.

از شکنجه های گرسنگی طولانی و ازدیاد نور که بارها انجام شد سخنی نمی گویم. شکنجه ۱۸ روز ادامه یافت.

آقای رئیس دادگاه! یکی از دلایل دیر فرستادن ما به دادگاه این است که باید آثار شکنجه از بین برود. قرار بازداشت مرا پس از ۲۱ روز به رویت من رساندند، آن هم پس از شلاق و مشت و لگد فراوان. چون قصد اعتراض داشتم و آنها می خواستند من حتی بدون ذکر قرار را امضاء کنم و بالاخره هم به ضرب شلاق مرا مجبور کردند بدون اعتراض قرار را امضاء کنم. شرح شکنجه ها برای این است که رفتار غیر قانونی مامورین سازمان امنیت و اصولا آتمسفری که پرونده این گروه در آن تشکیل شده روشن گردد تا ارزش واقعی بازجویی هائی که به آنها استناد می گردد معلوم باشد.

آقای رئیس دادگاه من تنها کسی نیستم که شکنجه شده ام. تمام متهمین که در این جا حضور دارند شکنجه شده اند. در بین ۱۸ نفر متهمین حاضر حتی یک نفر هم نیست که شکنجه نشده باشد. برای مثال، پرونده خون ریزی مغزی ناصر کاخساز شهرت زیادی کسب کرده است. خود وی حاضر است و جریان شکنجه ها را تشریح می کند. تمام افراد وابسته به گروه فلسطین بدون استثناء شکنجه شده اند. مهندس حسن نیک داودی در اثر شدت ضربات وارده در زندان کشته شده است.

جریان کشته شدن وی برملا شده است. جلادان ساواک وقتی می بینند که مهندس حسن نیک داودی در اثر شکنجه های مداوم رو به مرگ دارد، فوراً او را از زندان قزل قلعه به زندان قصر انتقال می دهند تا وانمود کنند که در اثر شکنجه نمرده است. پس از انتقال به زندان قصر چون حال وی وخیم بوده به بیمارستان شهربانی منتقل می شود. ولی معالجات موثر واقع نشده و مهندس جوان می میرد. علت مرگ وی ضربات وارده به گردن و صدمه دیدن نخاع تشخیص داده شده. تمام پزشکان معالج وی تصدیق کرده اند که مرگ نیک داودی در اثر شکنجه در قزل قلعه صورت گرفته است.

جرم نیک داودی خواندن کتاب بوده است. تنها نیک داودی و وابستگان به این پرونده نیستند که در اثر شکنجه های مامورین ساواک کشته شده یا در حال مرگ اند. آیت الله سعیدی هم در سلول انفرادی قزل قلعه در اثر شکنجه کشته شده. جلادان ساواک حتی فرصت انتقال او را به زندان قصر نظیر نیک داودی پیدا نکردند. اشرف السادات خراسانی نیز در اثر شکنجه های مداوم به حال مرگ به زندان قصر منتقل شده و چندی پیش روی برانکار از بیمارستان زندان قصر به یکی از بیمارستان های خصوصی منتقل و به

اصطلاح آزاد شده است تا او هم در زندان نمیرد. درحقیقت ساواک مرده او را آزاد کرده است. چه به تصدیق رئیس بهداری زندان قصرامیدی به ادامه حیات او وجود نداشت.

آقای رئیس دادگاه آقایان قضات، انجام چنین شکنجه هائی در عصر فضا و قمر مصنوعی باعث خجالت نیست؟»

وسخن پایانی اینکه آقای پرویز ثابتی ، شکنجه و جنایت و نسل کشی شامل مرور زمان نمی گردد و هزاران سند زنده گواهی می دهند که شما یکی آمران شکنجه و قتل آزادیخواهان ایران در زمان حکومت پهلوی دوم بوده اید و می بایستی در دادگاهی عادلانه به جرم ارتکاب جنایت علیه بشریت محاکمه شوید . ضمناً اینجانب به عنوان یکی از قربانیان زنده شکنجه در دو رژیم پهلوی و اسلامی همین جا از آقای رضای پهلوی که چندی پیش در فراخوانی بدرستی سید علی خامنه ای را متهم به جنایت علیه بشریت نموده و خواهان طرح دادخواستی در دادگاه بین المللی برای رسیدگی به جنایات او گردیده است درخواست می کنم که نام آقای پرویز ثابتی و سایر آمران شکنجه گر ساواک را نیز ضمیمه پرونده ای که قرار است در آن به مسئله شکنجه و نقض حقوق بشر در ایران پرداخته شود اضافه بنمایند و بدین ترتیب حسن نیت خود را برای کاری که در پیش گرفته اند به مردم ایران نشان دهند ، چرا که شکنجه شکنجه است و نمی توان آنرا به بد و خوب تقسیم نمود ، هر نوع شکنجه ای و توسط هر رژیمی که صورت بگیرد و یا گرفته باشد محکوم و ضد بشری است و باید آمران آنرا بیای میز محاکمه کشانند .

آقای پرویز ثابتی در فرصتی دیگر و در نامه ای دیگر داستان "شایعه" شکنجه گروه بیژن جزنی را بیاد شما خواهم آورد .

3 اسفند ماه 1390

22 فوریه 2012

منبع : سایت آینده نگر